

وضعیت کنونی کاتالونی

و

حق تعیین سرنوشت



استقلال

وضعیت کنونی کاتالونی و حق تعیین سرنوشت

۱- نقطه آغاز

کاتالونی، ملتی مستقل و دارای صدها سال تاریخ همراه با سرکوب و مقاومت ملی بوده است که هم در زبان و فرهنگ کاتالونی و هم در و بزرگی نظام حقوقی آن بیان صریح و علنی یافته است. با ۷/۵ میلیون نفر جمعیت و یک جامعه توسعه یافته سرمایه‌داری، کاتالونی قابل مقایسه با اقلیت‌های ضعیف و کوچک ملی و یا با ملت‌های در حال زوال و ادغام شده در ملت‌های بزرگتر و حتی قابل مقایسه با ملیت‌های در حال تجزیه و یا با مجمع الجزیره‌ای از زبانها نیست. مردم این منطقه بیش از چندین سده است که علیه سرکوب ملی مبارزه می‌کنند. این مبارزه از سال ۱۷۱۴ با تسخیر، اشغال و سرکوب خونین کاتالونی و هرآنچه که مربوط به کاتالونی بود توسط رژیم اسپانیایی بوربون‌ها (Bourbonen) آغاز و تا فاشیسم فرانکو ادامه داشته است و حال این دوره به پایان رسیده است. اما هنوز ملت کاتالونی از طرف دولت مرکزی از درون تهی شده به درجاتی تحت فشار قرار داشته و بزبان او رفتار می‌شود و مورد توهین، آزار و تحریک است، خلاصه اینکه به او تبعیض ملی روا می‌گردد. در این رابطه برخورد خصمانه پادشاه اسپانیا نشانه بارزی از دشمنی، علیه تمایل به استقلال‌طلبی کاتالونی‌ها بوده و آنهم درست در برابر تابلویی از اخلافتش، «فیلیپ پنجم» که در سال ۱۷۱۴ ملت کاتالونی را بشدت سرکوب و اضافه بر آن برای استفاده از زبان کاتالونی مجازات تعیین کرده بود. حال تا چه اندازه می‌تواند چنین تبعیضی از شکل مزمن و ظریف به اشکال خشن آن تبدیل شود، حمله گارد شخصی (Guardia Civil) و ترور پلیسی در اول اکتبر ۲۰۱۷ در حوزه‌های رای‌گیری در حول و حوش همه‌پرسی در باره استقلال نشان داد. ملت کاتالونی بطور نامحدود، از حق تعیین سرنوشت - تا سرحد جدائی از دولت اسپانیا برخوردار است و این حق گذشته از اینکه خودمختاری سال ۲۰۰۶ به چه شکلی باشد، همچنان معتبر خواهد بود. اما اینکه ملت کاتالونی از حق جدائی استفاده می‌کند یا باید بکند مسئله دیگری است که نمی‌تواند نافی این خواست باشد. در هر صورت اگر آنها از حق جدائی نخواهند استفاده کنند، باید از خودمختاری وسیعی در اتحاد دولتی اسپانیا برخوردار باشند.

ملت کاتالونی مانند تمامی ملت‌ها از طبقات و بخصوص از یک طبقه کارگر و یک طبقه بورژوازی تشکیل شده است، که دومی بخشی از بورژوازی انحصاری اسپانیاست و در مجموع همانند آن خصلتی ارتجاعی و امپریالیستی دارد. تضاد مابین بورژوازی کاتالونی و دیگر انحصارات بورژوازی اسپانیا تضاد درون صف دشمن است. در حالیکه منافع برحق طبقه کارگر و خلق در تضاد پایه‌ای با منافع بورژوازی بوده اگرچه منافع آنها گاهی برهم مشتبه و گاهی هم بظاهر برهم منطبق می‌شوند.

۲ - اساسنامه خود مختاری ۲۰۰۶

در بحث‌های سالهای اخیر (از سال ۲۰۰۶) همیشه به اساسنامه‌ای اشاره می‌شود که نتیجه مذاکرات طولانی با دولت مرکزی بوده و در سال ۲۰۰۶ به مرحله اجرا درآمد، البته بعد از اینکه از طرف تمامی دستگاه‌های دولتی از جمله پادشاه توسط یک همه‌پرسی عمومی در کاتالونی مورد قبول واقع شد (با ۷۳/۹٪ رای دهندگان البته با شرکت ۴۹٪ یعنی ۲،۳۶٪ از واجدین شرایط).

اساسنامه خودمختاری از آنجائیکه نمی‌تواند کاملاً حق تعیین سرنوشت را تامین کند کامل نیست، هرچند که «کاتالونی را بعنوان ملت تعریف می‌کند» و «قانون اساسی اسپانیا هم... واقعیت ملی کاتالونی را بعنوان یک ملت (برسمیت می‌شناسد)» (نقل قول از پیش نویس اساسنامه خودمختاری) ولی حق جدائی از کشور اسپانیا را برسمیت نشناخته، بلکه فقط خودمختاری در چارچوب این کشور را مد نظر داشته است. در واقع آنچه که پیش‌بینی شده است همان حق خودمختاری است: خودمختاری کامل استفاده از زبان در آموزش، در مکالمات اداری و کلاً در تمامی فضای عمومی (ماده ۳۲ - ۳۶، ۵۰)، خودمختاری فرهنگی - ماده ۱۲۷ و ۵۴ در باره > آگاهی به تاریخ خودی<، از نظر حقوقی داشتن یک سیستم مستقل کاتالونیایی و دارا بودن یک دستگاه حقوقی خودی (ماده ۵ پیش نویس، ماده ۱۱۰/۲ و ف، ف، ۹۵)، و به اندازه‌های محدود در سیاست خارجی (ماده ۱۹۳ تا ۱۴۸)، استقلال مالی،

ماده (۲۰۱ تا ۲۱۰ ، ۱۲۰ ، ۱۲۶) البته در ظرف توازن مالی مجموعه اسپانیا و چندتائی دیگر. خودمختاری در این اساسنامه مرز خود را فقط آنجائی می‌یابد که بسترسازی در دولت اسپانیا دیگر نه امکان پذیر و یا مشکل باشد (قانون اساسی، نظارت و ساختار پایه‌ای حقوقی و دادگاههای عالی قضائی...)، در واقع یک اساسنامه بیش از این نمی‌تواند برای خودمختاری دارا باشد، جز اینکه روی آن خودمختاری نوشته شده باشد ولی درون آن کم و بیش صحبت از جدائی باشد. نزاعهای فعلی مدام حول تنظیم توازن بودجه از جمله تقسیم مالیات (الزامات متمم ۷ تا ۱۰) و کمبود آشکار در دوماده دور می‌زند: ماده ۱۱۱ در رابطه با اختلاف نظر با دولت مرکزی و ماده ۲۲۳ آنجائی که قضیه بر سر اصلاحات احتمالی آتی اساسنامه خودمختاری است که باعث تضعیف دیگر ماده‌ها می‌شود که به این یا آن شکل می‌توان آنها را تفسیر کرد. درست بعد از تصویب این اساسنامه، حزب مردم (Partido Popular) حزب راخوی (Rajoy) - حزب نخست وزیر فعلی اسپانیا - شکایت نامه‌ای بر قانون اساسی علیه ۱۱۴ ماده از ۲۲۳ ماده یعنی تمامی اساسنامه ارایه می‌دهد و متعاقب آن در تمامی رسانه‌ها اعلام می‌شود که دادگاه قانون اساسی بعد از چهار سال تحقیق در سال ۲۰۱۰، اساسنامه را در تخالف با قانون اساسی ارزیابی نموده و مردود اعلام کرده است که این خبر باعث برانگیخته شدن موجی از نارضایتی می‌شود و میلیونها نفر از مردم در خیابانهای کاتالونی دست به اعتراض می‌زنند. در حالیکه دادگاه قانون اساسی شکایت نامه حزب مردم را رد و همبندی قانونی اساسنامه را با قانون اساسی تائید کرده بود و تنها سه ماده و یازده جمله‌بندی و متمم‌ها در ماده‌های دیگر را رد کرده بود. از چهارده ماده الغاء شده هشت تای آنها به جزئیات دستگاه حقوقی مربوط می‌گردند و یک ماده (ماده ۲۰۶) بدرستی برداشته شده بود چون رگه‌های کاملی از عظمت‌طلبی کاتالونی علیه بخش‌های فقیرتر اسپانیا، بخصوص اقلیم‌های خودمختار را در برداشت - دیگر جمله‌بندی‌هایی که فشار را بر نواحی دیگر تحمیل می‌کند، مشخصاً مربوط می‌شد به انطباق ساختاری قدرت دولتی، بخشی از دولت با تمام دولت و (ماده ۷۶.۴ و ۱۱۱). این جمله‌بندی که مشخصاً مورد تنفر شدید ارتجاع بزرگ اسپانیاست، در مقدمه اساسنامه خودمختاری دولت را ملزم می‌کند که کاتالونی را بعنوان ملت یا ملیت در اتحاد دولتی برسمیت بشناسد، از طرف دادگاه قانون اساسی تائید و تسریع شده است. این جمله‌بندی هیچگونه تاثیر فرای اساسنامه‌ای نداشته و نمی‌توان از آن یک موقعیت ویژه برای کاتالونی در مقایسه با دیگر مناطق خودمختار استنتاج کرد که خود را بمثابة ملت نمی‌شناسند.

اساسنامه خودمختاری سال ۲۰۰۶ اولاً خلاف شایعات سال ۲۰۱۰ ملغی نشده و همچنان معتبر است، ثانیاً اینکه بهیچ وجه فقط روی کاغذ ناقص و یا اساسنامه تضعیف شده‌ای نیست. نمی‌توان علیه اساسنامه خودمختاری آنچه که در آن آمده است مخالفتی داشت بغیر از اینکه حق جدائی از اسپانیا در آن پیش‌بینی نشده است و همینطور موارد قابل تفسیر دیگر. طبیعی است آنچه که در روی کاغذ است با آنچه که در عمل اجتماعی حاصل می‌شود با هم تفاوت دارد، عملکردی که در ذات قانون بورژوازی است. احتمالاً در عمل اجتماعی می‌توانند چندتائی از نکات اساسنامه بخصوص ماده‌های قابل تفسیر نارسا و یا ناقص در آیند، همانطور که چندتائی از ماده‌ها از جمله قوانین مربوط به تعادل بودجه بظاھر به ضرر کاتالونی‌ها تفسیر شده است. در هر حال تصحیح کامل و دقیق‌تر کردن جمله‌بندی‌های اساسنامه خودمختاری امری ضروری است.

۳ - ماهیت طبقاتی و نیروهای محرکه جنبش استقلال‌طلبانه فعلی

جنبش فعلی استقلال‌طلبانه کاتالونی، «پوچ د مون» - رئیس دولت کاتالونی و شرکا (Puigdemont /co) در وجه اصلیش جنبشی است تحت رهبری بورژوازی کاتالونیا و یا یکی از جناحهای این بورژوازی. با ابزاری کردن مسئله بحق ملی و نگرانی روزافزون طبقه کارگر و مردم بدلیل خرابی وضعیت اقتصادی جنبشی پرورانده شده است که هدف آن تصاحب سهم بزرگتری برای بورژوازی کاتالونی از کیک استثماری است. در ابتدا حتی جدائی جبری از اسپانیا هم مورد نظر نبود، شاید آنها می‌خواستند با این تهدید به دولت مرکزی فشار آورده، تا به تعادلی در مسائل مالی نایل آیند. بورژوازی کاتالونی می‌تواند بدین یا آن شکل بودجه سالانه خود را «سبکتر» کرده و نرخ سودش را افزایش دهد. ولی این جنبش خط خاص خود را هم در رابطه با بسیج توده‌ها و هم در عمل دولت دنبال کرده است. با وخیمتر شدن اوضاع، شرایط برای همه‌پرسی اول اکتبر فراهم شد. ابتدا «اعلام استقلال در ظرف ۴۸ ساعت» بعد از همه‌پرسی توسط «پوچ د مون» و متعاقب آن عکس‌العمل وحشیانه حکومت مرکزی که کوشید با توسل به ترور پلیسی از همه‌پرسی ممانعت بعمل آورد که نتیجه آن برکناری دولت اقلیم و چندین تن از کادرهای کلیدی دولت بود (۱). دولت کاتالونی بین ماجراجویی و هراس نوسان می‌کرد که نشان از بلندپروازی یک

استثمارگر کوچک در برابر استثمارگری بزرگ و قدرتمند بود. مشخصه تاکتیک «پوچ د مون» مجموعه‌ای از مانورهای بدون فکر، تعرض و عقب‌نشینی زیوانانه بود (در آخر فرار به بروکسل و اعتراف به اینکه ما «ساده- لوح» بودیم و وضعیت را غلط ارزیابی می‌کردیم). همچنین ترس دوگانه از بورژوازی اسپانیا و دولت مرکزی و نیز ناتوانی از کنترل جنبش‌های توده‌ای، که همگی تاثیرگذار در اتخاذ این خط ماریچی بود. آنها ظاهراً در تب و تاب جو موجود به پیش ناخند و شاید هم امید به عقب‌نشینی مادرید و پشتیبانی از جانب دیگر امپریالیست‌ها (۲) را داشتند و در عمل بازی را باختند. بالاخره نتیجه رای مثبت ۹۰٪ از ۵۰٪ واجدین شرایط بود و اکثریت بزرگی از مخالفین جدائی هم اصلاً در رای گیری شرکت نکردند. اول اینکه آنها هم می‌بایست بر علیه گارد شخصی به پای صندوق‌های رای ممنوعه میرفتند، و ثانیاً از این موضع حرکت می‌کردند که همه‌پرسی بهر حال غیر قانونی است، سوم اینکه آنها نمی‌خواستند الت دست «پوچ د مون» گردند. اگر رژیم مادرید خط ممنوعیت و جنائی کردن را انتخاب نمی‌کرد و با توافق دولت اقلیم کاتالونی یک همه‌پرسی منظم و مسئولیت پذیر را برگزار می‌کرد، نقشه جدائی‌طلبی به احتمال زیاد با مخالفت اکثریت مردم روبرو می‌گردید.

در آخرین سنجش افکار، قبل از همه‌پرسی، ۴۱٪ در توافق با جدائی از اسپانیا و ۴۹٪ مخالف آن رای دادند ولی چنین چیزی در مغز ارتجائی - شونینیستی «راخوی» (Rajoy) فرو نمی‌رود. بورژوازی کاتالونی خواست برحق تعیین سرنوشت ملی را هیچوقت در سر نداشته است برای او فقط مسئله پول مطرح بوده، حال در چارچوب دولت اسپانیا و یا در یک دولت مستقل. بهمین خاطر سوال اساسی در بحث اساسنامه خودمختاری که نقش مهمی را بازی می‌کند در واقع این بوده و اکنون نیز هست که تعادل مالی مجموعه کشور (تبصره‌های هفت تا ده اساسنامه خودمختاری این هدف را دنبال می‌کند که - چه مقدار از درآمد مالیات را می‌تواند کاتالونی برای خود نگهدارد؟)، برداشتن «فشار» همبستگی با نواحی فقیر اسپانیا (مراجعه کنید به مقررات بخش‌ملعی شده ماده ۲۰۶ اساسنامه خودمختاری) در مقابل حفظ و تکمیل این امتیازات.

۴ - زمینه‌های اقتصادی

در حالیکه در محافل عمومی با کارت ملی‌گرایی بازی می‌شد، تبلیغات حواشی آن چنین بود - اگر برای اقلیم باسک امتیازات ویژه مالی و کاهش مالیاتی در نظر گرفته می‌شود، چرا برای ما چنین امتیازاتی وجود ندارد که سالهاست در وضعیت بد اقتصادی اسیریم؟ آیا طرح مشکلات اقتصادی؟ اسطوره‌ای بیش نیست که وسیعاً پراکنده می‌شود تا کاتالونی ثروتمند، را بمجرد جدائی از اسپانیا و ایجاد دولت خودی، «باغ پر شکوفه‌ای» جلوه دهند. این نمایشی تنفربرانگیز بود، زیرا بورژوازی کاتالونی آگاه بود که در واقع وضعیت اقتصادی کاتالونی بهیچ‌وجه خوشایند نیست (۳). کاتالونی از صنعت نسبی پیشرفته و قدرتمندی برخوردار است و دارای ضریب صادراتی بالا و حوزه بانکی توسعه یافته‌ای است - بهمین دلیل بویژه در جریان آخرین سقوط بانکها در سالهای ۲۰۰۸/۲۰۰۹ شدیداً آسیب پذیر بوده و منطقه با افت صادرات و تشدید بحران بانکی به ورشکستگی تهدید میشد. «البته» بانک‌های کاتالونی تمامی در معاملات ملکی بادکنکی در سراسر اسپانیا شریک بودند. از جهت «اقتصاد واقعی» این مشکل بخاطر ساختار صادرات یکطرفه تشدید می‌شد: صادرات خودرو ۱۹٪ کل صادرات، دارو ۹٪، با برتری تولید مواد مصنوعی و مصنوعات شیمیایی که نتیجه آن بحران بودجه بود که کاتالونی می‌بایست از طریق «چتر نجات» اتحادیه اروپا پشتیبانی می‌شد. مابین سالهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵، کاتالونی ۴۰ میلیارد یورو از این کمک‌ها را دریافت کرد. وبدین طریق کاتالونی مقام اول را در دریافت کمک مالی در مقابل والنسیا (Valencia) و اندولس (Andalusien) از «چتر نجات» داشت، که امروز بدهکاری این اقلیم محسوب می‌شود. کاتالونی در شرایط فعلی بالاترین بدهکاری را در مقایسه با هفده استان دیگر اسپانیا داراست (۷۳ میلیارد یورو یا ۱۶۳٪ از تولید ناخالص ملی). ۶۰٪ این بدهکاری متعلق به دولت مرکزی اسپانیاست، که با دمیدن در آتش استقلال طلبی مشکلات دیگری را هم به آن اضافه نموده‌است، بعنوان مثال: فرار سرمایه‌های هنگفتی از کاتالونی (۴۸۰۰ شرکت مابین سالهای ۲۰۱۶ - ۲۰۱۱) که این «استان ثروتمند» را دچار وضعیت وخیمی کرده‌است. بزرگ‌نمایی این قضیه در کاتالونی همانند امپریالیست‌های خارجی، چیز دیگری جز پروراندن عظمت‌طلبی معمول آنها نیست. احتمالاً برنامه جدائی‌طلبی این هدف را دنبال می‌کرد تا بدینوسیله از فشار شدید بدهکاری‌های فوق خلاصی یافت - حال، یا با قسطی کردن بدهکاریها و یا تغییر ساختار توازن مالی که محرک جنبش «جدائی از مادرید» بودند. طبیعتاً این راهی غلط بود که در کنار و یا بهتر بگوئیم تحت مدیریت بورژوازی کاتالونی که ذره‌ای بهتر از بورژوازی

اسپانیا نیست انجام می‌شد، عارضه‌ای که ما کم و بیش با آن آشنا هستیم. در اینجا <عوام‌فریبی> بورژوازی با ورق ملی‌گرایی نقش قربانی را بازی می‌کند در حالیکه او در اغلب کشورها معمولاً عظمت‌طلبی، مجرم است.

۵ - موضع ما در باره کاتالونی

ما پشتیبان حق تمامی ملت در تعیین سرنوشت خویش از جمله ملت کاتالونی هستیم. حق

تعیین سرنوشت تا سر حد جدائی. امتناع از دادن حق جدائی به ملت و یا ملتی بمعنای دادن حق تعیین سرنوشت محدود بوده و عملاً ناقض این حق است.

ما از هر جنبش دمکراتیک مردمی در کاتالونی برای حق تعیین سرنوشت پشتیبانی می‌کنیم. چنین جنبش‌ها و مبارزات عناصری جدائی‌ناپذیر از مبارزه طبقاتی بوده و موجد توسعه آن می‌باشد. در کاتالونی و در تمامی اسپانیا. کم بها دادن به حل مسئله ملی و یا جنبش‌های ملی بطور کافی حل نشده، باعث تضعیف مبارزات انقلابی - دمکراتیک و مبارزه طبقاتی می‌شود. در کاتالونی و بیش از همه در سراسر اسپانیا. چنین خطائی به بورژوازی، البته به بورژوازی دو طرف، بهانه می‌دهد که بین کارگران و خلق نفاق ایجاد کنند.

دومین سوال این است: اگر یک ملت می‌خواهد از حق جدائی استفاده کند، استفاده آن از نقطه‌نظر مبارزه طبقاتی و انقلاب نیز حائز اهمیت است، داشتن یک حق بمعنای استفاده از آن در هر موقعیتی و مستقل از شرایط نیست. هم - چنین داشتن حق طلاق بدین معنا نیست که اجباراً همه زنان باید طلاق بگیرند و داشتن حق سقط جنین هم بدین معنی نیست که همه زن‌ها بالاجبار باید از این حق استفاده کنند. اگر ملتی این حق را مورد استفاده قرار ندهد، بهر حال دارای حق خودمختاری نامحدود است. اگر ملتی اساسنامه خودمختاری را ضعیف و یا ناکافی ارزیابی می‌کند، باید این حق را دارا باشد که آنرا طبق خواسته خود تغییر دهد. ما از مبارزات جاری در کاتالونی پشتیبانی می‌کنیم زیرا در اساسنامه خود مختاری سال ۲۰۰۶ کمبودهای وجود دارد و همزمان از هر مبارزه‌ی ایدئولوژیک و عملی درون این جنبش علیه عظمت‌طلبی ملت غالب دفاع می‌کنیم.

از طرف دیگر مبارزه برای دمکراسی (با حرکت از موضع انقلابی، مبارزه انقلابی - دمکراتیک) تحت الشعاع مبارزه طبقاتی و وظایف انقلاب در مجموع قرار دارد. این تنها برای انقلاب در اقلیم مورد نظر معتبر نیست بلکه برای تمامی کشور و بالاتر از آن در سطح بین‌المللی. باید در هر مورد تحقیق شود که چه جایگاهی مسئله ملی در شرایط مشخص داراست و چگونه باید این سوال را مطرح کرد. بعنوان مثال لنین در جایی تاکید می‌کند که اگر طرح درست مسئله ملی یک ملیت کوچک به نتایج غلطی برسد و باعث جنگ مابین دو قدرت امپریالیستی گردد، تحت چنین شرایطی نباید از آن پشتیبانی کرد.

طرح مسئله همیشه چنین بوده‌است: چه چیزی برای انقلاب مفید است؟ مبارزه انقلابی - دمکراتیک باید همواره از موضع پرولتاریائی با دورنمای انقلاب، سازماندهی و هدایت شود. مسئله بر سر این نیست که ملت کاتالونی علیه ملت غالب، اسپانیا مبارزه می‌کند، بلکه مسئله این است که طبقه کارگر کاتالونی و خلق که علیه سرکوب ملی و سرکوب بورژوازی اسپانیا مبارزه میکنند، همزمان در این کارزار به زانده بورژوازی کاتالونی تبدیل نشوند زیرا آنها کاملاً دیگری را در رابطه با حق تعیین سرنوشت مردم کاتالونی دنبال میکنند و طبقه کارگر باید تا سر حد امکان با دیگر طبقات زحمتکش و خلق اسپانیا متحد شود. در مبارزه برای انقلاب در کاتالونی و در سراسر اسپانیا. مبارزه برای حق تعیین سرنوشت ملی اگر خواستی دمکراتیک است باید جدا از نیرنگ‌های بورژوازی کاتالونی، مستقل از او و علیه او هدایت و گسترش یابد و این مبارزه تا حد امکان توسط تمامی طبقه کارگر اسپانیا پشتیبانی گردد. هر چند که نفرت طبقاتی امری اجتناب‌ناپذیر در مبارزه برای انقلاب است، به همان اندازه نمی‌توان چشم را بر نفرت ملی بست. نفرت نسبت به بورژوازی دولت مرکزی (که بخشی از آن بورژوازی کاتالونی است) نباید به آنجا منجر شود که با بورژوازی کاتالونی سازش کرد و یا به دنباله آن تبدیل شد.

بنا به گفته لنین "تحت نام این حق (حق تعیین سرنوشت) می‌بایست سوسیال دمکراتهای خلقهای ستمگر، خواستار آزادی جدائی خلقهای تحت ستم باشند، زیرا در غیر این صورت شناسائی حق برابری ملت‌ها یک عبارت توخالی باقی خواهد ماند. اما سوسیال دمکراتهای خلقهای ستمگر می‌بایست خواست اتحاد و پیوند کارگران ملت‌های ستمگر با کارگران ملت‌های تحت ستم را بعنوان مسئله اصلی در نظر بگیرند، زیرا در غیر این صورت سوسیال دمکراتها ناخواسته به متحد این ویا آن بورژوازی ملی تبدیل خواهند شد که همیشه به منافع خلق و دمکراسی خیانت کرده‌اند، و همیشه الحاق‌طلبی و ستمگری بر دیگر ملت‌ها را رواداشته است."

این موضع در بطن خود تا آنجائی معتبر است که مسئله نه بر سر سرکوب خشن عریان بلکه <تنها> حول تبعیض ملی، همانند کاتالونیاست. در کاتالونی فعلاً هر دو طرف در انجام وظایف خود قصور می‌کنند. کاتالونی‌ها نباید خود را به حلقه رابط بورژوازی تبدیل نمایند و اسپانیای‌های دیگر هم بهتر است سیاست عظمت‌طلبی دولت مرکزی را افشاء و با آن مبارزه کنند. بجای اینکه پرچم سرخ - زرد را برافرازند. در چنین شرایطی، نمایش دریائی از پرچم ملی اسپانیا نشانه انسجام اسپانیا نیست بلکه (خواسته یا نخواست) نمایش عظمت‌طلبی بزرگ اسپانیائی است. گذشته از اینکه این پرچم از استعمار اسپانیائی، سلطنت و رژیم فرانکو نشأت گرفته و یک سمبل ارتجاعی است.

۶ - خود مختاری یا جدائی؟

هر چند که شعار کامل خودمختاری کاتالونیا بحق است ولی جدائی از اسپانیا خواستی غلط است. چنین خواستی به ایجاد دولت‌های کوچک و بالکانیزه شدن اسپانیا کمک می‌کند - گویا مثال یوگسلاوی درس کافی نبود. اینکه بورژوازی محلی <ملی> به چنین چیزی علاقه نشان دهد کاملاً روشن است و هم اینکه از دور و نزدیک علایق امپریالیستی برای اینکه حتی الامکان تعداد بسیار زیادتری از کشورهای کوچک و ضعیف هم وجود داشته باشد، امری است روشن. اینکه تمایلاتی در صف این ویا آن بورژوازی اروپا و تجلی آن در اتحادیه اروپا (EU) هم وجود دارد، که چگونه می‌توان از دید بلند و یا احتمالاً کوتاه مدت بیشترین استفاده را نصیب خود کنند هم امری محتمل است. ولی چپ‌هایی هستند که حتی خود را جزو نیروهای انقلابی می‌دانند و فعالانه برای جدا شدن تمامی مناطق کشور و جزایر (جزایر برای چنین اهدافی بسیار مورد توجه است، در بعضی موارد قابل توجهی و در بعضی موارد بی مورد) از اوضاع شرایط فعلی کشورهای اروپائی حرکت نموده و آنرا دلیلی می‌دانند که در آن شرایط مبارزات طبقاتی بهتر پیش خواهد رفت، زیرا دیگر مبارزه علیه یک کشور نیرومندی مثل فرانسه نمی‌باشد، بلکه علیه یک کشوری بسیار کوچکتر و ضعیفتری چون اوکسیتانی (Okzitanien) ^(۴) خواهد بود. اینها آنهایی‌اند که خود را در سازمان <اوکسیتانی (در دولت فرانسه)> و <گالیسیین (Galizien) (در دولت اسپانیا و غیره)> نام‌گذاری می‌کنند. سایت (> در خدمت خلق <) (Servir le peuple) خود را از جمله چنین گروهائی می‌داند <اوکسیتانی (در دولت فرانسه)>، این مطلب را کاملتر از همه نظریه پردازان کرده است. اینکه چرا مارکس و انگلس در دوران ماقبل امپریالیسم و حتی لنین در دوران امپریالیسم این مطلب را طور دیگری، یعنی برعکس دیده بودند و بدین خاطر تحلیل آنها محدود و یا اینکه در واقع غلط بود، اما بهر حال امروز تاریخ آن گذشته است. چنین نگرشی را بدرستی در چین <دورنمای غورباغه‌ای گاو نر می‌گویند>.

یک اینکه بعد از چنین جدائی در برابر بورژوازی کوچک یک پرولتاریا و خلق کوچک قرار می‌گیرد، دوم اینکه یک کشور کوچک و ضعیف ساده‌تر به توپ بازی امپریالیست‌های خارجی تبدیل می‌شود. سوم اینکه طبقه کارگر و خلق با کار، زندگی و شرایط مبارزاتی متفاوتی روبرو گشته از هم جدا و متفرق می‌شوند. و چهارم اینکه موجب برانگیختن ملی‌گرائی و عظمت‌طلبی و کوته‌فکری خرده بورژوازی مابانه کشورهای کوچک می‌گردد. پنجم اینکه موجب خواهد شد، مبارزه طبقاتی چند پاره شده، شکننده گشته و همزمان توسعه پیدا نکند ^(۵). ششم اینکه این جریان موجب خواهد شد که هر انقلابی <یا هر قیام خلقی>، هر اعتصاب عمومی و غیره <راحتتر خفه و نابود گردد. هفتم اینکه به ایجاد خرده دولت‌ها بیطرفی دامن زده که توجیه خود را، با <کنار کشیدن خود> از درون تضادهای بزرگ، درگیری و چالش‌ها و حفظ خانه تر و تمیز کوچک ملی خود و آنها امروزه با درهم تنیده شدن و ادغام اقتصادی، سیاسی و سندیکائی و ایدئولوژیکی و بعضاً زبانی و فرهنگی، جستجو می‌کند! حال سوال این است، در کشور چند پاره شده یوگسلاوی و تشکیل دولت‌های کوچک انقلاب ساده‌تر پیش می‌رود یا در سرزمین واحد یوگسلاوی سابق؟، کسی که جدائی و پراکندگی بین‌المللی و در مورد بحث ما طبقه کارگر را خواستار می‌شود، او باید در همه جا چنین جنون <ملی‌گرائی> (هر چند منطقه‌ای) و ندانم‌کاری و تمایلات تفرقه‌افکنانه را به میان آورد.

هیچ راه برگشتی به دوران قبل از شکل‌گیری دولت‌های بزرگ ملی در اروپا وجود ندارد بلکه تنها راه حرکت به جلو برای برداشتن مرزهای ملی از طریق انقلاب سوسیالیستی است. آنجائیکه هنوز مشکل حل نشده ملی وجود دارد، باید به معنای قبول حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی حل شود - حتی الامکان بشکلی که برای پیشرفت مبارزه طبقاتی و دریافت آگاهی مستقل پرولتاریا سودمند و نه زیان بار باشد.

نتیجه‌گیری

- دفاع از حق تعیین سرنوشت کاتالونی، همچنین حق جدائی - همزمان مخالفت با جدائی از اسپانیا!
- دفاع از مبارزه دموکراتیک برای رسیدن به خودمختاری کامل - علیه هرگونه نیرنگ ملی‌گرایانه بورژوازی کاتالونی!
- علیه عظمت‌طلبی اسپانیای بزرگ و خود بزرگ‌بینی دولت مرکزی اسپانیا و اعمال قهرپلیسی!
- برای مبارزه مشترک طبقاتی تمامی طبقه کارگر اسپانیا علیه بورژوازی اسپانیا جدا از اینکه چه رنگ ملی را داراست!
- مقابله با هرگونه مداخله امپریالیستی قدرت‌های خارجی و یا اتحادیه اروپا!

پای نویس:

۱ - پلیس باصطلاح ملی (die Mossos d` Esquadra) در گذشته همواره آنجائی که ضرورت سرکوب مبارزه، سرکوب اعتصابات و جنبش‌های مردمی و ضد سرمایه‌داری در میان بوده‌است همانقدر به قهر متوسل میشد که پلیس دولت مرکزی علیه استقلال طلبان کاتالونی عمل کرد.

۲ - احتمال اینکه فرانسه بعنوان قدرت حمایت کننده از این جنبش به جلوی آید (بخصوص اینکه منطقه میانی پیرنه (Midi-Pyrenées) از نظر تاریخی رابطه خاصی با کاتالونی دارد) این حمایت را قاطعانه رد کرد.

۳ - جمعیت کاتالونی در سال ۲۰۱۶، ۱۶٪ جمعیت اسپانیا را شامل می‌شد، سهم این ناحیه از درآمد سرانه تولید ناخالص ملی (BIP) ۱۹٪ و از صنعت و صادرات هم نیز ۲۵٪ بود. تولید ناخالص ملی/سرانه ۳۰/۰۲۵ یورو در برابر ۲۷/۵۰۰ یورو در کل اسپانیا بود (اتریش در مقایسه: ۴۰/۴۲۰). و نرخ رسمی بیکاری ۱۵/۷٪ در برابر ۱۷/۴ در تمامی اسپانیا قرار داشت.

۴ - اوکسیتانی از یکطرف منطقه‌ای در جنوب فرانسه است که از ترکیب پیرانه میانه و لانگدوک (Languedoc) - روسیلون (Roussillon) بوجود آمده است، و از طرف دیگر افرادی وجود دارند که تمامی جنوب فرانسه (از جمله اکویتین (Acquitiane)، این منطقه‌ای است در اطراف بوردو (Bordeaux) که می‌توان، ایالت ونس - آلپ - کوت د'آسور Provence- Alpes-Côte d` Azur را متعلق به آن دانست. همه جاهائی که بخشی از مردم به لهجه اوکسیتانی صحبت می‌کنند در مجموع دو میلیون (با جمعیت ۱۴ میلیونی) است. ۹۸۰۰۰ دانش آموز می‌بایست اوکسیتانی یاد بگیرند. اینکه در مدارس اوکسیتانی تدریس می‌شود درست است و دولت هم از آن حمایت می‌کند چون در فرانسه ترسی از جدا شدن اوکسیتانی‌ها نباید وجود داشته باشد و <بها دادن به رسم و رسومات> و حفظ چنین سنتی روش خوبی برای راضی نگه داشتن اهالی است. همچنین اینجا و آنجا تابلوهای توضیح امکان دو زبانه نصب گردیده‌است، اما اینکه درجائی لهجه اوکسیتانی زبان محاوره‌ای آن محل باشد، حتی در منازل، افسانه‌ای بیش نیست و خوشبختانه همه به بزبان فرانسوی می‌آموزند، می‌نویسند و صحبت می‌کنند. انقلاب فرانسه فریبندگی چندگونگی زبان‌ها را پشت سر گذاشته است. فقط معدودی از زبان شناسان می‌توانند خود را با آن مشغول کنند که چه چیزهای را نمی‌توان در لهجه اوکسیتانی که هنوز وجود دارد، یافت (که زمانی وجود داشته است) و از این بابت خوشحال باشند که آنها یکدیگر را بزحمت و یا اصلاً نفهمند. اوضاع در کاتالونی بر عکس این است.

۵ - ما تنها از مبارزه طبقاتی به معنی اعم کلمه صحبت نمی‌کنیم، بلکه بحث بر سر تمامی جنبش‌های سندیکائی، سیاسی، محیط زیست و غیره در فرانسه و نیز جنبش‌های کارگری و خلقی است. بعنوان مثال در فرانسه با کنسرن- های تولید انرژی اتمی و تامین ۹۰٪ برق از نیروگاههای اتمی، جنبش قدرتمند ضد انرژی اتمی تحت نام «سورتیر دو نوکلار» (Sortir du nucléaire) پا گرفته‌است. در اینجا امکان مبارزه است، زیرا دولت، علیه یک رژیم و در این حالت علیه یک کنسرن مبارزه می‌کند. اگر دشمن، شرایط، اهداف سیاسی و غیره، بعنوان مثال در اوکسیتانی، یا برتانج (Bretagne) و دیگر جاها متفاوت باشند، این مبارزه امکان پذیر نخواهد بود، اگرما با دو بورژوازی متفاوت با الویت‌های متفاوت، تاکتیک‌ها و شرایط تولید انرژی و سیاست متفاوت و غیره سرو کار داشته باشیم. دشمن با گذر از مرزهای <ملی> خود را سازماندهی می‌کند، بنابراین خواه از نظر اقتصادی و نیز

سیاسی، برای طبقه کارگر و خلق چنین پراکندگی ناپود کننده است. همین قانونمندی برای یک اعتصاب سراسری، هرجنبشی علیه ضد فاشیستی شدن جامعه و غیره... هم صادق است.

تذکر: این نوشته‌ای از <آلترناتیو برای ایجاد حزب کمونیست انقلابی - *iarkp*> است که در نشریه این سازمان <انقلاب پرولتاریائی> شماره 72 <دسامبر 2017> منتشر شده است.
برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت این سازمان مراجعه کنید!
prorevol.wordpress.com *ia.rkp2017@yahoo.com* – *iarkp.wordpress.com*

ترجمه و تکثیر یکی از فعالین چپ در وین - اتریش <
Kontaktadresse: Iran-Rat, Amerlinghaus, Stiftgasse 8, A-1070 Wien, email:linksaktivist@gmx.at
درج، چاپ و نشر این نوشته با ذکر نام و منبع آن آزاد است!

